

نظریه گلدشتاین درباره چیستی بازسازی تاریخی

رضا کوهکن

عضو هیات علمی دانشگاه زابل

چکیده

آنچه از آن با عنوان تاریخ یاد می‌شود، حاصل بازسازیهای مورخان از وقایع گذشته است. در این بین بررسی شیوه رفتار مورخان در فرایند تاریخنگاری، موضوعی است که در فلسفه تاریخنگاری مورد بحث قرار می‌گیرد. از جمله مسائلی که در فلسفه تاریخنگاری بررسی می‌شود می‌توان به «چیستی بازسازی تاریخی»، «عینیت تاریخ بازسازی شده»، «روشهای بازسازی تاریخ»، «آشکار ساختن مفروضات فلسفی دیدگاه‌های تاریخنگاری» و... اشاره کرد. در این مقاله دو نظریه مطرح در مورد چیستی بازسازی تاریخی یعنی دو نظریه توصیفی و ترکیبی معرفی شده است. نقدهای گلدشتاین و تنی چند از صاحب‌نظران در فلسفه تاریخنگاری بر این دو دیدگاه بررسی شده و سرانجام، نظریه گلدشتاین در مورد چگونگی بازسازی تاریخی شرح و بررسی شده است. به نظر گلدشتاین مورخ با به کارگیری نظریه‌های روانشناسانه و جامعه‌شناسانه به انسجام بخشی وقایع تاریخی پراکنده می‌پردازد. به علاوه در این فرایند دسترسی به واقعیت و عینیت تاریخی مدنظر نیست و تنها ساخت نظامی مستشهد و مستحسن از وقایع تاریخی مورد نظر است.

۱- مقدمه

به لحاظ نیازهای تحقیقی در جامعه امروز ما، ملاحظه می‌شود که تاریخ از معارف مورد علاقه عوام و خواص است. به علاوه گروه‌های مختلف فکری در شاخه‌های مختلف تاریخ معارف بویژه تاریخ معاصر عقاید سیاسی، بازسازیهای گوناگون و غالباً متعارفی از وقایع یکسانی، در گذشته ارائه می‌کنند.

آگاهی از چگونگی و چیستی کار مورخان، که موضوع این مقاله است، به فهم این مناقشات کمک شایسته‌ای خواهد کرد.

توجه به کار مورخان بویژه مورخان علم، نشان می‌دهد که آنها نظریه‌های مختلفی را درباره چیستی بازسازی تاریخی مفروض گرفته و بر آن اساس، بازسازی خود را انجام داده‌اند. تاریخ‌شناسان مختلف نیز نظریه‌هایی درباره چیستی بازسازی تاریخی ارائه کرده‌اند. در بخش بعدی توضیح می‌دهیم که توصیف در بازسازی تاریخی چه معنایی می‌تواند داشته باشد و چرا بازسازی تاریخی توصیف نیست.

۲- بازسازی تاریخی و توصیف

در ابتدا مناسب است توصیف را تحلیل مفهومی کنیم. استفاده معمول توصیف در زبان این‌گونه است که چیزی را که در دسترس ماست شرح دهیم و خصوصیات و ویژگیهای آن را بیان کنیم؛ مثلاً وقتی به توصیف گلی که مقابل ماست می‌پردازیم، مشخصات و خصوصیات آن را بیان می‌کنیم که این مشخصات می‌تواند به طرز بین‌الانفسی^(۱) مورد تأیید یا رد قرار گیرد. در توصیف هر چیز یا هر حادثه، فردی که ناظر آن است، مشاهدات و ادراکات خود را بیان می‌کند. گلدشتاین، فیلسوف معاصر تاریخ، در شرح توصیف و بیان تفاوت‌های آن با کار مورخان چنین می‌آورد:

«معمولاً توصیف تبیینی از آن چیزهایی است که مورد مشاهده یا شهادت قرار می‌گیرد. صدق یا کذب توصیف معمولاً توسط گستره‌ای معین می‌شود که انطباق توصیف را با آنچه واقعاً مورد مشاهده قرار گرفته است مشخص می‌کند. اگر توصیفی به

سمع و نظر شخصی برسد و به هر دلیلی مستحسن نیفتد، این امکان برای وی وجود دارد که حتی، گاهی فرصت آزمودن صدق آن را داشته باشد و بتواند ترتیبی دهد که شخصاً به مشاهده‌ی شیء توصیف شده پردازد. نکته اساسی در اینجا این است که در این حالت معمولی، توصیفها متضمن انطباق است؛ انطباق آنچه احتمالاً می‌توانسته است ادراک شود یا تبیینی که از آن بیان شده است اما البته هیچ کس تصور نمی‌کند که مورخان وقایعی را که مورد ادعای آنها برای توصیف است، ادراک کرده‌اند.» (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۲۱)

به نظر وی، توصیف متضمن گستره‌ی مشاهدتی و آزمون‌پذیر و بین‌الانسی است. این گستره شامل خصوصیات و مشخصاتی است که می‌تواند در دسترس همگان قرار گیرد و راه‌های مطمئنی برای بررسی صدق آنها وجود دارد. معیارهای صدق در هر زمانه و فرهنگ به نظریه‌های قبول‌افتاده‌ی معرفت‌شناسانه‌ی آن زمانه یا فرهنگ بستگی دارد. توصیف پدیده‌ها، که در قالب گزاره‌های مشاهدتی انجام می‌شود، مسبوق به نظریه است. توصیف پدیده‌ها به همان اندازه دقیق خواهد بود که چارچوب نظری یا مفهومی مورد استفاده برای بیان آنها دقیق باشد. در عین حال استفاده همین کلمه در زبان روزمره (نیروی ایمان، نیروی تندباد، نیروی بازو) دقیق است، فقط به این دلیل که نظریه‌های مربوط گوناگون است و دقیق نیست. (چالمرز، ۱۳۷۸، ص ۴۳-۴۲)

ناظر در حالی به توصیف موضوع می‌پردازد که نظاره‌گر آن است. در این حالت، واقعه تحت بررسی حاضر است و ناظر در حضور آن به توصیف می‌پردازد. اما مورخ به واقعه‌های تاریخی دسترسی ندارد. این واقعه‌ها یک بار واقع شده است و نه تنها مورخ به آنها دسترسی ندارد بلکه حتی از دسترس عاملان تاریخی، که زمانی ناظر آن واقعه‌ها بوده‌اند، نیز خارج شده است. تنها چیزی که از گذشته باقی مانده، منابع و متون تاریخی است و مورخ تنها با تفسیر منابع و متون به بازسازی وقایع می‌پردازد. آزمایش مایکلسون - مورلی در ایامی در گذشته انجام شده است. مایکلسون و مورلی در آن زمان مجری و ناظر آزمایش بودند و توصیفی نیز از اعمال خود ارائه کردند. با وجود

این، پس از آن زمان نیز افراد بسیاری در مقام مورخ از آن واقعه سخن گفته‌اند. مورخان و فیلسوفان علم متعددی بدان واقع توجه، و سعی کرده‌اند به بازسازی آن بپردازند. مضافاً اینکه تبیینهای تاریخی بسیار متفاوتی از آن ارائه شده است؛ حتی خود مایکلسون و مورلی نیز در این مقام سخن گفته‌اند. اما باید توجه داشت که در کردار هر مورخ، تنها دسترسی به منابع تاریخی و بازسازی با تکیه بر شواهد مطرح است و خود واقعه تاریخی برای همیشه از دسترس آنها خارج شده است.

روشن است که دعوی ما صرفاً این است که ما دسترسی مستقیمی به منابع گذشته نداریم و این سخن به معنی انکار «گذشته واقع شده» نیست. آنچه مورخان می‌نگارند، بازسازیهایی از وقایع گذشته است؛ وقایع گذشته در بازسازی تاریخی به صورت وقایع تاریخی نمایان می‌شود. ما تنها به وقایع تاریخی دسترسی داریم. بیشتر مسائل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی تاریخ به این موضوع برمی‌گردد که ما گذشته واقعه شده را در دست نداریم. زیبا کلام در مقاله «فلسفه، جامعه‌شناسی و تاریخ علم» بدین نکته توجه خاص کرده و معتقد است:

«اگر ما از ابتدای امر می‌دانستیم گذشته واقعه شده چیست، اساساً مشکل و معضلی باقی نمی‌ماند و مناقشه بر سر آنها از همان ابتدا شروع نمی‌شد... و دیگر دلیلی و نیازی به بازسازی تاریخ وجود نداشت. مشکلات تاریخنگاری پیش آمده در ارتباط با بازسازی گذشته واقعه شده، تنها و صرفاً از آن جهت بروز می‌کند که ما نمی‌دانیم که چگونه و چرا رویدادها بدان صورت واقع شدند که در واقع، واقع شدند... جستجو و کاوش برای بازسازی و تبیین تاریخی، در حالی که از پیش دسترسی مستقیم و غیرمناقشه‌بردار بر گذشته واقعه شده داشته باشیم، یا بهتر از آن، در صورتی که بدانیم گذشته واقعه شده چیست، دقیقاً معادل تلاش برای تحصیل حاصل است» (زیبا کلام، ۱۳۷۷، ص ۳۷۳).

البته چنین است و معضل محوری - اما نه تنها معضل - معرفت‌شناسی تاریخی، عدم دسترسی به وقایع گذشته است و همانگونه که در مباحث علم‌شناسی ما به نظریه حقیقت دسترسی نداریم تا با مقایسه نظریه‌های علمی با آن نظریه حقیقت نهایی، درباره پیشرفت

یا عدم پیشرفت و عینیت علم داوری کنیم. در تاریخ‌شناسی نیز ما به نظریه حقیقت‌گذاشته دسترسی نداریم تا با مقایسه کار مورخان با آن به قضاوت در مورد بازسازیهای تاریخی مختلف پردازیم. هیچ‌گاه وقایع‌گذاشته به صورت گزاره‌ای ثبت نشده است و در قالب مجموعه‌ای گزاره‌ مجزا از هم، که هر یک بیانگر واقعیتی از گذشته باشد؛ یعنی توصیفگر آن، گردآوری نشده است و نمی‌تواند بشود؛ خصوصیت روایی تاریخ از آن زدودنی نیست. در عین حال، این سخن بدین معنی نیست که نمی‌توان هیچ معیار و میزانی برای داوری بازسازیهای تاریخی قرار داد؛ این معیارها هرچه باشد و بر هر مبنا و اساسی که باشد، هرگز نمی‌تواند بر در دسترس بودن واقعیت‌گذاشته مبتنی باشد، بلکه در صورت وجود واقعیت‌گذاشته، تلاش برای بازسازی تاریخی «تحصیل حاصل» و کاری عبث است.

ممکن است انتقاد شود که میان بازسازی مورخ و بازسازی انجام شده توسط عامل تاریخی دخیل در واقعه تاریخی تفاوت است و گفته شود که بازسازی انجام شده توسط عامل تاریخی دخیل، در واقع توصیف است؛ زیرا وی خود در واقعه دخیل بوده است. در مقام پاسخ به این انتقاد باید توجه داشت که نه مورخ و نه عامل انسانی دخیل در آن واقعه خاص تاریخی، تا وقتی به تاریخنگاری اشتغال دارد؛ هیچ دسترسی به واقعه تاریخی ندارد، بلکه تنها با شواهد روبه‌روست اما البته آن دو، در میزان و نوع شواهدی که در دست دارند با یکدیگر متفاوت هستند. عامل دخیل علاوه بر منابع ثبت و ضبط شده که در اختیار دیگر مورخان نیز هست، برخی شواهد مستقیم و ثبت‌نشده نیز دارد که تنها او بدانها آگاه است. اما صرف تفاوت در میزان و نوع شواهد، دلیل محکمی بر اعتبار بیشتر بازسازی وی نیست.

مورخ باید توجه داشته باشد که اگر احیاناً در بازسازی تاریخی می‌خواهد از تجربیات شخصی عاملان دخیل استفاده کند و از سخنان و خاطرات آنها به عنوان شواهد تاریخی بهره‌گیرد، باید به مسائل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی آن توجه داشته باشد.

مصاحبه^(۲) و تاریخ شفاهی^(۳) نقاط قوت متعددی دارد. مصاحبه با عاملان تاریخی اطلاعاتی را دربارهٔ انگیزه‌های شخصی و تصمیمات غیررسمی و جلسات سری در اختیار می‌نهد که از اسناد مکتوب نمی‌توان به چنین اطلاعاتی دست یافت. این اطلاعات می‌تواند مورخ را در جهت تفسیر اسناد مکتوب یاری دهد. با این حال تاریخ شفاهی مسائل خاصی نیز دارد. کاملاً آشکار است که حافظه غیرقابل اطمینان است. مسأله دیگر تصادمی است که میان تبیینهای حاصل از حافظه و اسناد مکتوب پیش می‌آید. مسأله دیگر، تبدیل گفتار ضبط شده بر نوار به نوشتار است (سودرکوئیست، ۱۹۹۷، ص ۸). از مسائل مهم این است که عامل تاریخی که خاطره‌ای از گذشته بازگو می‌کند، آن وقایع را چنان بازگو می‌کند که وی، خود نقش مثبتی در آن داشته باشد. در این میان سؤال از حافظه اهمیت ویژه‌ای دارد.

امروزه روانشناسی تجربی نشان داده است که حافظه صرفاً مخزنی از تأثیرات گذشته نیست و به خاطر آوردن حوادث گذشته، چیزی بیش از صرف یادآوری است. حافظه در به خاطر آوردن حوادث گذشته، به بازسازی آنها می‌پردازد و به مقایسه و وفق دادن گذشته با نیازهای حال مشغول است. بنابر این علاوه بر اینکه حافظه بسیار گزینشی عمل می‌کند، فوق‌العاده خلاق، و دائماً در حال تغییر است. (چادرویان، ۱۹۹۷، ص ۵۶)

۳- بازسازی تاریخی و ترکیب

گلدشتاین ترکیب تاریخی را این چنین معرفی می‌کند:

«مورخ شواهد مستشهد را گردآوری می‌کند و آنها را در معرض مذاقه نقادانه قرار می‌دهد و مجموعه‌ای از گزارشهای ایجابی گسسته را به دست می‌آورد که هر یک از آنها واقعیت تاریخی است. سپس مورخ فعالیت ترکیبی پیش می‌گیرد و بدین وسیله معین می‌کند که کدام واقعیتها باید در کنار هم نهاده شود تا تبیینی نسبتاً کامل از واقعهٔ مورد نظر و توجه مورخ حاصل شود (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۲۱).

چنانکه از این نقل قول برمی‌آید ترکیب تاریخی شامل دو مرحله است: مرحله اول،

تحلیلی است که مورخ با تحلیل منابع و کاوش نقادانه آنها واقعیت‌های تاریخی را تشخیص می‌دهد. مرحله دوم تدوین است که مورخ وقایع تاریخی را از طریق واقعیت‌های تاریخی حاصل آمده از مرحله اول، مورد بازسازی قرار می‌دهد. مورخ با به کارگیری فنون و قواعد تحلیلی و نقادی منابع، مجموعه‌ای از واقعیتها را به دست می‌آورد و از این مجموعه تعدادی را برمی‌گزیند و تبیین مورد نظر را با انتخاب و سامان‌دهی آنها انجام می‌دهد.

دیدگاه تاریخنگاری که به ترکیب تاریخی معتقد باشد، مثل دیدگاه تاریخنگاری پوزیتویستی، کار مورخ را به چنگ آوردن واقعیت‌های عینی می‌داند. کردگریند^(۴) اظهار می‌کند «آنچه من خواهانم واقعیت است.» رانکه^(۵) مورخ آلمانی خاطر نشان ساخت که وظیفه مورخ این است که به سادگی نشان دهد گذشته واقعا چگونه بوده است. لرد اکتون^(۶) در دستورالعمل خود به نویسندگان اولین «تاریخ جدید کمبریج» اظهار می‌کند «واترلوی ما چنان باید بازگو شود که فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و هندی یکسان بپذیرند و هیچ کس بدون بررسی فهرست مؤلفان نتواند تشخیص دهد کجا اسقف آکسفورد دست به نگارش برده است و کجای آن را فربرن^(۷) یا گسکت^(۸)، لیبرمان^(۹) یا هریسن^(۱۰) برعهده گرفته‌اند.» براساس این دیدگاه اگر مورخ به تاریخ بیطرفانه بنگرد، وی با اطمینان می‌تواند شواهدی را که دال بر واقعیت تاریخی است بیابد، چنانکه این شواهد عین واقعیت گذشته را به دست می‌دهد. مورخ با به دست آوردن این واقعیت‌های ایجابی گسسته، مصالح اولیه تحقیق را به دست آورده است که هرچه این مصالح بیشتر گردد، پسندیده‌تر است و سپس با ردیف کردن این واقعیات دست به تدوین و تفسیر آنها می‌زند (کار، ۱۳۵۱، ص ۱۱-۱۲).

گلدشتاین این شیوه را نقد، و آن را به دلیل ناهمخوانی با تاریخ تاریخنگاری رد می‌کند. به نظر وی آنچه مورخان در عمل در سیر از شواهد به بازسازی تاریخی انجام

می‌دهند، شباهتی با دستور^(۱۱) و فنون ترکیب تاریخی ندارد. مورخان برطبق دستور پیش‌نشته‌ای که دیگران برای آنها تهیه دیده‌اند عمل نمی‌کنند بلکه برعکس «اگر قرار است قواعدی بر مورخان بنهیم،... آن قواعد را باید خود مورخان شخصاً ایجاد کنند.» در عین حال، وی تأکید می‌کند که قصد او ارائه قواعدی جایگزین برای پژوهش تاریخی نیست بلکه اساساً چنین قواعدی تنظیم و تدوین نگاشته است» و نمی‌توان به طور قطعی گفت مورخان از چه قواعدی در اندیشیدن تاریخی استفاده می‌کنند (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۲۵-۲۴).

گلدشتاین توضیح می‌دهد که هرچند ممکن است شیوه ترکیب تاریخی، راهنمایی‌هایی را در چگونگی مذاقه و بررسی شواهد در اختیار نهد، اولاً هیچ ارتباط مستقیمی میان شواهد و واقعیت‌های تاریخی مأخوذ از آنها نیست. ثانیاً این شیوه در این مورد که مورخ چگونه گذشته را با توسل به واقعیت‌ها بازسازی کند و چه تعداد و کدام یک از واقعیت‌های حاصل آمده را برگزیند و چگونه بدانها سامان دهد، حرف چندانی ندارد. هر دو مورد را به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهیم و نشان می‌دهیم که رابطه میان شواهد و واقعیات تاریخی حاصل آمده نه قیاسی است و نه استقرایی؛ بلکه در واقع شکاف معرفتی میان آن دو وجود دارد. برای روشن شدن شکاف معرفتی موجود میان شواهد و واقعیت‌های تاریخی به یک مثال از اثر «بریتانیای رومی»^(۱۲) کالینگوود متوسل می‌شویم. وی به عنوان مورخ، واقعیت‌های تاریخی زیر را با توجه به شواهد معینی ایجاد می‌کند:

در قرن چهاردهم، در سلچستر^(۱۳) «سنگ قبری یافت می‌شود که... به زبان ایرلندی^(۱۴) که از زبان‌های سلتی^(۱۵) است و با بریتانیایی فرق دارد، نوشته‌ای حک شده بود.» کالینگوود از این شاهد، واقعیت تاریخی زیر را نتیجه می‌گیرد که «ایرلندی که در سلچستر فوت، و ترک دوستان کرد و خواسته است از خود سنگ نبشته قبری به زبان خودش برجای گذارد، باید از مهاجران ایرلندی ساکن در آن شهر باشد.» نتیجه‌گیری کالینگوود به نظر کاملاً مستحسن می‌آید اما مستحسن بودن آن دلیلی بر صحت آن نیست. (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۲۵)

این نتیجه گیری استنتاج قیاسی نیست؛ زیرا نتیجه چیزی بیش از مقدمه (یا مقدمات) می‌گوید. در شاهد مذکور در مورد مهاجران ایرلندی مستقیماً سخنی به میان نیامده است، در حالی که در نتیجه گیری آمده است: به علاوه این نتیجه گیری استنتاج استقرایی نیست زیرا نتیجه گزاره‌ای کلی از سنخ مقدمات نیست. واقعیت تاریخی استنتاج شده از شواهد چیزی متفاوت از آنهاست و اطلاعات دیگری غیر از آنچه در شواهد آمده است نیز دارد (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ۲۸-۲۵).

فرایند پژوهش تاریخی بدانگونه که مورخان عملاً انجام می‌دهند، عمل مرحله‌بندی شده نیست و به مراحل مشخص و متمایزی تقسیم نشده است تا در ابتدا با دستور مشخص و از پیش نبشته‌ای، تمام واقعیت‌های تاریخی مربوط به چنگ آید و با ترتیب و تنظیم آن واقعیتها، وقایع تاریخی بازسازی گردد. بلکه مورخ طی فرایند وقت‌گیر و پیچیده پژوهش، هر دو عمل بازیابی واقعیتها و تنظیم و تعبیر آنها را توأم انجام می‌دهد و این اعمال مرز و تفکیک مشخصی از یکدیگر ندارد بلکه آن دو، بخشهایی از عمل واحد و یکپارچه‌وی در بازسازی گذشته است. واقعیت‌های تاریخی در اثر بازسازی مورخ نمایان می‌شود و چه بسا وی طی فرایند پژوهش متوجه شود که تعدادی از شواهدی که نامربوط دانسته است، ذی‌ربط است و یا بالعکس، تعدادی از شواهدی که ذی‌ربط دانسته نامربوط است (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۲۸).

تا بدین جا روشن شد که گلدشتاین با ارجاع به واقعیت عمل مورخ مدعی شد که نمی‌توان روابط مستحکم منطقی میان شواهد و واقعیت‌های تاریخی یافت. لذا شکاف معرفتی بین شواهد تاریخی و دستاوردهای مورخ - بازسازی تاریخی وجود دارد. «زیرا هیچ شیوه مستقیمی برای پیوند دادن نقطه آغاز با نتیجه نهایی در دست نیست.» در استنتاج قیاسی هیچ شکافی میان این دو نیست و در استنتاج استقرایی با وجود اینکه میان مقدمه و نتیجه شکاف معرفتی وجود دارد، شباهت سخنی با هم دارند. اما در پژوهش تاریخی نمی‌توان شباهتی از این نوع یا شباهتی دیگر را میان شواهد و واقعه تاریخی یافت تا احتمالاً بتوان با نظر انداختن بر شواهد و تفتن به شباهت خاص آنها با وقایع تاریخی،

دست به بازسازی مطمئن و یقین آور از واقعه تاریخی زد، بلکه «چنین شباهتی بین تصور ما از واقعه تاریخی و شواهدی که براساس آنها تصور مبتنی شده است، وجود ندارد.» (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۳۶) به علاوه گلدشتاین با ردّ توصیف و ترکیب تاریخی، به دیالوگ (گفتگوی) مستمر مورخ با شواهد تاریخی و اخذ و طرد و تفسیر مداوم و تغییرکننده آنها معتقد می‌گردد. تأثیرات این اعتقاد در نظریه خود وی در بازسازی تاریخی که در بخش بعد معرفی می‌کنیم آشکارا نمایان است.

در مجموع، واقعگرایی تجربه‌گرایانه خاصی که گلدشتاین به طرد آن می‌پردازد بر سه فرض معرفت‌شناسانه مبتنی است: ۱- گذشته در زمانی وجود داشته است. ۲- حقیقت تاریخی در تطابق بازسازی مورخ با واقعیت است؛ واقعیت بدان صورت که واقعاً در گذشته بوده است. ۳- واقعیت‌های تاریخی وجود دارد که بر هر تفسیری مقدم است و این واقعیات مبنا و مؤید فرایند استنتاجی می‌گردد که آنها را تفسیر می‌کند.

چنانکه تشریح، و به اجمال بیان شد، این دسته معتقد هستند که واقعیت‌های تاریخی را در گذشته می‌توان کشف کرد که جامه تفسیر و تعبیر و ذهنیت مورخ بر آن پوشیده نشده و این فرض مبنایی است که ارتباط تنگاتنگی با عقاید آنان درباره حقیقت و عینیت در تاریخ می‌یابد که پرداختن به این مبحث مجال دیگری می‌طلبد. به علاوه به اجمال می‌توان ذکر کرد که این فرض‌های معرفت‌شناسانه متضمن چهار گزاره دیگر است: ۱- تمیز و تقسیم روشنی میان واقعیت و ارزش وجود دارد. ۲- تاریخ مجموعه‌ای از پندارها نیست. ۳- میان داننده و دانسته شده تمایز واضح وجود دارد. ۴- حقیقت به منظر اشخاص وابسته نیست.

۴- نظریه گلدشتاین

به نظر گلدشتاین بازسازی تاریخی، شیوه اندیشیدن به‌ساختی^(۱۶) است که بدان وسیله مورخ درباره شواهد تاریخی می‌اندیشد و مفهومی از آنچه را گوشه‌ای از گذشته تاریخی شبیه آن بوده است به دست آورد. «پیرس در توضیح به‌ساخت می‌گوید که به‌ساخت

شامل آزمودن انبوهی از واقعیتها و جای دادن آن واقعیتها در مجموعه واحد است؛ چنانکه مجموعه آنها حاکی از یک نظریه باشد. با منطبق کردن هر نظریه بر واقعیتها به عقاید جدیدی دست می‌یابیم اما هیچ اجباری در ارائه ادله نیست و لزومی ندارد میان واقعیتها و نظریه، رابطه مشخص و پیش‌نشته‌ای وجود داشته باشد. در نتیجه به‌ساخت به قاعده یا قواعد مشخصی محدود نمی‌شود. در بازسازی تاریخی همین‌که بتوان به گونه‌ای مستحسن - به بهترین نحو - شواهد را تعبیر و تدوین کرد کفایت می‌کند (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۳۹).

حال، به فرض اینکه پذیرفته شود در بازسازی تاریخی تعبیر و تدوین مستحسن از شواهد کفایت می‌کند، سؤال مهم قابل طرح این است که استحسان بازسازی تاریخی به چیست. آیا این امر به انفسی‌گرایی و نسبی‌گرایی نخواهد انجامید؟ گلدشتاین با تأکید بر این نکته که بازسازیهای مورخان با وجود اینکه واجد رابطه‌ای منطقی نیست، مستحسن به نظر می‌آید، خاطر نشان می‌کند که مباحثات و مناقشات در تاریخ، غالباً درباره دو موضوع است:

- ۱- درباره آنچه در پرتو شواهد، باور بدان مستحسن به نظر می‌آید.
 - ۲- درباره شیوه‌هایی که مورخان بدان وسیله درباره شواهد می‌اندیشند.
- این منازعات قابلیت آن را دارد که رویارویی چیزهای کاملاً مستحسن با یکدیگر باشد. ممکن است چیزی برای مورخی مستحسن آید اما برای دیگری مستحسن نباشد. واضح است که بدین صورت «مستحسن بودن چیزی اثباتگر درستی آن به لحاظ تاریخی نیست (گلدشتاین، ۱۹۸۷، ص ۲۵، تأکید از گلدشتاین).

از این توضیحات این تصور پیش می‌آید که گلدشتاین با سلب رابطه منطقی از پژوهش تاریخی و قبول وجود شکاف معرفتی و برجسته کردن نقش مورخ در دامن انفسی‌گرایی در غلتیده است و اصالت را در تاریخ به تعلقات و تصورات انفسی مورخان می‌دهد. اما گلدشتاین صریحاً در مقابل این تصور موضعگیری، و آن را رد می‌کند. وی سعی دارد تبیینی ارائه دهد که انفسی‌گرایانه نباشد تا بدان وسیله بتوان از بازسازی تاریخی

«دفاع معقول» کرد (گلدشتاین، ۱۹۸۷، ص ۲۵). در وهله اول «تبیین حاصل آمده باید به شواهد معنی بخشند» اما بازسازی تاریخی حاوی اطلاعاتی بیش از صرف معنی بخشی به شواهد است و «آنچه باید در تحلیل بازسازی تاریخی بدان دقت شود انواع شرایط فکری یا نظری یا مفهومی است که در تقویم گذشته تاریخی وارد می شود.» (گلدشتاین، ۱۹۸۷، ص ۳۹، تأکید از نگارنده).

تمرکز اصلی گلدشتاین در ارائه تبیینی غیرانفسی گرایانه، بر شرایط فکری یا نظری یا مفهومی است که در بازسازی تاریخی نفوذ می کند؛ چنانکه بتوان با معرفی شرایطی عام در بازسازی تاریخی، تبیینی غیرانفسی گرایانه ارائه کرد.

به نظر گلدشتاین در دوره های اخیر به تحقیقات علمی اجتماعی و روانشناختی توجه گسترده ای شده است. شکی نیست که این تحقیقات در جامعه محققان و متخصصان از جمله بر جامعه مورخان تأثیر گذاشته است. با این حال، به سادگی نمی توان گفت که گستره تأثیرگذاری این علوم تا چه حد است. به علاوه مدعی شد که همه مورخان هنگام تحقیق در تاریخ، یافته ها و ساخته های نظری و مفهومی علوم اجتماعی و روانشناختی را مد نظر دارند و به کار می گیرند. با وجود این، مورخان تحت تأثیر فهم عمومی پیچیده شان، چیزهایی را به لحاظ جامعه شناختی و روانشناختی مستحسن می دانند. برای اینکه مورخی تحت تأثیر این علوم باشد نیازی نیست که وی صریحاً متعهد بدان علوم و متعهد به به کارگیری آنها در تحقیق تاریخی باشد، بلکه تأثیرگذاری این علوم بر مورخ، از طریق نشر و پخش یافته ها و ساخته های آن علوم در فضای فکری مورخان است. گلدشتاین معتقد است اگر آثار مورخان معاصر را ملاحظه کنیم، می توانیم بعضی عناصر و اجزای علوم اجتماعی و روانشناختی را در آنها ببینیم و البته منظور وی، در اینجا مورخان خاصی نیست که هدفشان علمی کردن تاریخ است؛ این افراد همچون بنسون^(۱۷) و فگل^(۱۸) و تیلی^(۱۹) اساساً اعتقاد داشتند که روشها و نظریه های علوم اجتماعی را در تاریخ به کار گیرند.

گلدشتاین معتقد است که تأثیرگذاری تحقیقات و روشها و نظریه های علوم اجتماعی

بر تاریخنگاری از طریق تأثیر این علوم بر فضای فکری است. وی در مورد اینکه فضای فکری چگونه متأثر می‌شود و این فضای فکری تأثیر یافته، چگونه بر کار مورخ مؤثر می‌شود هیچ نمی‌گوید و تنها با ذکر یک تمثیل به بحث درباره آن پایان می‌دهد: تأثیرگذاری این علوم بر تحقیقات مورخان از طریق نفوذ آن بر «فهم عمومی مردمان تحصیل کرده قرن بیستم» صورت می‌گیرد. فهم عمومی مورخان به طرز قاطعی از نتایج رشته‌های تخصصی روانشناسی و جامعه‌شناسی متأثر است؛ همچنانکه فهم عمومی ما از عالم طبیعت از نتایج علوم طبیعی متأثر است؛ گرچه خود، دانشمند نباشیم و شناخت چندانی هم از علوم طبیعی نداشته باشیم (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۴۱). از این توضیح چنین برمی‌آید که تفسیر شواهد در هر دوره از فضای فکری مورخان متأثر است که این فضای فکری در حال حاضر از تحقیقات حوزه‌های علوم اجتماعی و روانشناختی متأثر است.

حال سؤال اساسی قابل طرح این است که آیا صرف تغذیه تاریخنگاری از حوزه‌های علوم اجتماعی و روانشناختی می‌تواند باعث عینیت در تاریخ گردد. گلدشتاین سخنی از عینیت به میان نمی‌آورد و نزد وی چنین نیست که اگر تبیینی غیرانفسی باشد آنگاه عینیت داشته باشد. آنچه مورد علاقه و بحث گلدشتاین است استحسان^(۲۰) بازسازی تاریخی و شرایط ایجاد استحسان است.

گلدشتاین پس از شرح توصیف عمل مورخان، توجه به علوم اجتماعی و روانشناسی معاصر و تغذیه از آنها را تجویز می‌کند. «آنچه مورخ می‌تواند از شواهد استخراج کند، مطمئناً باید تحت تأثیر آنچه علوم اجتماعی نظری دربارهٔ محدودهٔ امکانات اجتماعی و بشری مجاز می‌شمارد، قرار گیرد.» به نظر وی علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی دو نقش در بازسازی ایفا می‌کند: اولاً محدودهٔ امکانات بشری را مشخص می‌کند تا با شناخت حدود امکانات و تواناییهای بشری در بازسازی تاریخی آن حدود رعایت شود و از عامل تاریخی بیش از تواناییهای بشری وی درخواست نشود. ثانیاً توسل به این علوم، به لحاظ نظری وقوع حوادث احتمالی را ممکن می‌سازد که بدون کمک این علوم امکان

نداشت بتوان به وقوع آن حوادث پی برد. این علوم دلایل نظری در اختیار می‌گذارد و نوعی ارتباط و وابستگی بین حوادث - مثلاً دو دسته حوادث الف و ب - به دست دهد. در این صورت در بازسازی تاریخی نیز باید به ربط و وابستگی این دو دسته حوادث حکم کنیم. فرض کنید، به لحاظ تاریخی شواهد کافی دال بر وقوع یکی از دو دسته حوادث (الف) در دست باشد، ولی هیچ شاهد مستقیم و موثقی بر وقوع دسته حادثه (ب) نداشته باشیم، علوم اجتماعی و روانشناختی معاصر حکم کند که بین آن دو دسته حادثه وابستگی هست. در آن صورت ما مورخان نیز باید حکم کنیم که دسته حادثه (ب) واقعاً رخ داده است (گلدشتاین، ۱۹۸۳، ص ۴۲، تأکید از نگارنده)؛ به عنوان مثال، می‌توانیم از نظریه‌های امروزی جامعه‌شناختی در مورد نظام حکومتی سلطنتی، در ایجاد اتصال و ارتباط بین حوادث گذشته بهره‌گیریم؛ حتی اگر هیچ سند و شاهد تاریخی دال بر ارتباط آنها در دست نباشد. فرض کنید به لحاظ تاریخی اطمینان داریم که یکی از دو دسته حادثه روی داده است. اما نمی‌دانیم که آیا دسته دوم متعاقباً رخ داده است یا نه. در چنین صورتی اگر نظریه سلطنتی معاصر حکم کند که در صورت وقوع دسته حادثه اول متعاقباً دسته حادثه دوم روی خواهد داد، ما نیز حکم خواهیم کرد که دسته حادثه دوم روی داده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

ملاحظه می‌شود که گلدشتاین بازسازی تاریخی را نوعی دسترسی غیرمستقیم و واسطه‌ای می‌داند. در بازسازی هر واقعه، مورخ آن واقعه را ابتدا می‌کند و در این ابتدا، نظریه‌های متنوع اجتماعی و روانشناختی را در تفسیر شواهد و در ایجاد ارتباط میان شواهد مختلف به کار می‌گیرد. در مقام مقایسه، در نظریه گلدشتاین نه تنها اثری از واقعگرایی خام نهفته در دو نوع نظریه پیشین نیست، بلکه صرفاً ساخت مستشهد و مستحسن گذشته را در پرتو شواهد کافی می‌داند. به علاوه، وی به جای اینکه مورخ را منفعل ببیند، فعال می‌بیند و در گفتگوی مداوم و مؤثر با گذشته می‌داند.

یادداشتها

- | | |
|---------------------|-------------------|
| 1- Interosubjectue | 11- Instructions |
| 2- Interoview | 12- Roman Britain |
| 3- Oral History | 13- Silchester |
| 4- Grad Grind | 14- Irish |
| 5- Ranke Leopld von | 15- Celtic |
| 6- Lord Acton | 16- Aboluctionel |
| 7- Fairbairn | 17- L.Benson |
| 8- Gasquet | 18- R.Fogel |
| 9- Lieberman | 19- C.Tilly |
| 10- Harrison | 20- Plausible |

مراجع

- 1- Goldstein L.J.(1983) "Toward a Logic of Historieal Constitution", in Cohen,R.S. & Wortofsnv, M.W.(1983), pp19-52
- 2- Chadarevicm S.(1997) "Using Interviews to Write the History of Scienc", in Soderqvist (1997), pp51-70
- 3- Cohen R,S. & Wortofsky M.W.(1983) Epistemology, Methodology, and the Social Scienc, Dordnecht: D.Reidel
- 4- Soderqvist T.(1997) "Who Will Sort out Hundreeel or More Paul Ehrlichs? Remarks on the Historiography of Recent and Contemporary Technoscience" in Soderqvist T.(1997)
- 5- Soderqvist t.(1997) The Historiography of Contemporary Scienc and Technology, the Netterlands: Harwood

- ۶- ا.ف.چالمرز (۱۳۷۸) چستی علم، مترجم سعید زیباکلام، تهران: سمت
- ۷- س. زیباکلام (۱۳۷۷) «فلسفه، جامعه‌شناسی و تاریخ علم»، نقد و نظر، سال چهارم، شماره سوم و چهارم، ص ۳۶۲-۳۹۱
- ۸- ای.اچ.کار (۱۳۵۱) تاریخ چست، مترجم: ح.کامشاد، تهران: خوارزمی





پښتونستان ښار، پوهنتون جامع
پرتال جامع علوم انساني